



27 اپریل 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

## نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش چهل و ششم)

پادشاهی حبیب الله کلکانی به حیث یک دوره انتقالی:

درباره دلایلی که چرا انگلیس ها در تلاش سقوط هرچه زودتر رژیم امانی بودند، قبلا بحث کردیم و اما اینکه آنها از میان چندین مدعی قدرت علی احمد خان والی، غلام نبی خان چرخي، محمد ولی خان و محمد نادر خان چه کسی را میخواستند بجای شاه امان الله به سلطنت برسانند، نیز وضاحت وجود داشت، زیرا هیچیک به اندازه محمد نادرخان مناسبتر برای انگلیس ها نبود و اما مشکل کار در آن بود که محمد نادر خان و دو برادرش برای چند سال از وطن دور و از حلقه مستقیم قدرت در کشور بیرون بودند و در داخل نیز قدرت لازم را برای سرنگونی رژیم امانی نداشتند و نیز نمیخواستند به چنین اقدامی مستقیماً دست یازند. بناءً کارگذاران انگلیس پلان تاکتیکی را برای این منظور طوری طرح کردند که نخست باید به ایجاد یک دوره انتقالی کوتاه مدت بپردازند تا بوسیله آن رژیم امانی سقوط کند و پس از آن به اقدامات بعدی بپردازند.

برای تطبیق این پلان انگلیس ها و ایجننت های شان در قدم اول کوشیدند تا توسط راه اندازی قیامها در شینوار و جلال آباد دولت را مجبور به اعزام قوای نظامی از مرکز به مشرقی سازند تا بدانوسیله بنیه دفاعی در کابل ضعیف و در عین حال زمینه پیشرفت قوای کلکانی بطرف کابل مساعد شود. اما قبل از آن کوشش بعمل آمد با تبلیغات دوامدار ذهنیت مردم را بر علیه رژیم و بخصوص شخص شاه امان الله چنان تغییر دهند که گویا او از اسلام فاصله گرفته و اعمال و اجراءات او مخالف اصول اسلام است و حتی اتهام کفر را بر او و ملکه ثریا وارد کردند. با آنکه شاه با صدور یک فرمان اتهامات وارده را رد کرد و از بعضی اقدامات اخیر خود برگشت نمود، ولی اینکار مؤثر نیفتاد و کماکان فشار تبلیغات بر شاه شدت یافت تا آنکه قوای سقوی باردوم به کابل حمله کردند و قسمتی از شهر را در تصرف خود در آوردند. در همان روز شاه امان الله از سلطنت استعفی داد و به قندهار رفت و سلطنت را به سردار عنایت الله خان برادر خود تفویض نمود. شاه جدید نیز زیر فشار قوای سقوی بعد سه روز از سلطنت دست کشید و با فامیل خود توسط طیاره های انگلیسی به هند بر تانوی رفت و به این ترتیب در کابل میدان برای حبیب الله کلکانی خالی ماند و او به پادشاهی رسید.

در پلان تاکتیکی انگلیسها که بطور سری با درایت و دقت زیاد تهیه شده بود و قدم بقدم مورد اجراء قرار گرفت، پادشاهی حبیب الله کلکانی یک دوره انتقالی و زود گذر بود که باید در مدت کوتاه پایان می یافت و بجایش شخص مطلوب و کاندید دیرینه انگلیس یعنی سپهسالار محمد نادرخان جانشین او میگردد. انگلیسها میخواستند در این دوره انتقالی بوسیله حکومت کلکانی قدم های اولی را برای اقدامات بعدی طوری بگذارند تا ورود سپهسالار و برادرانش را به کشور به مقصد نجات وطن از شرمظالم سقوی در ذهنیت مردم تلقین نمایند. اگر حکومت سقوی را رویکار نمی آوردند، محمد نادرخان با کدام داعیه میتوانست به وطن برگردد و برای رسیدن به هدف خود داخل اقدام گردد، چنانچه او برادرانش سه سال را دور از وطن زندگی کردند و چیزی از دست آنها بر نیامد و منتظر

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلېکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

فرصت بودند تا نخست شاه امان الله از قدرت برکنار شود و سپس آنها برطبق پلان مطروحه با شعار نجات کشور از شرسقویان در واقع به مقصد رسیدن به سلطنت به وطن برگردند.

این نوشته غبار میتواند کلید حل معما باشد که می نویسد: حبیب الله بچه سقا بعد از آنکه پادشاه شد، سرگذشت سفر مختصر خود را درمورای سرحد افغانستان دریک دربار شبانه به حاضرین چنین شرح داد: «من از ترس تعقیب امان الله با پسران مامای خود سکندر و سمندر به پشاور رفتم و چندی مشغول چای فروشی بودم و آنگاه در "توت گی" رفته دکان "سماوار" گشودم و همانجا ماندم تا موقع مراجعت به افغانستان رسیدم (اما او از دزدی خود در "پارا چنار" و محکوم شدن به یازده ماه حبس سخن نگفت) در راه بازگشت بقریه "پدیگوت" رسیدم. روز جمعه بود به مسجد رفتم ملایی در منبر وعظ جهاد با کفر می نمود و چون تمام شد، من پیش رفتم و از او دعای خیر خواستم. ملا به من دعا داد و گفت در خارج شدن از مسجد در سر راه خود درختی خواهید دید، پای آنرا بشکافید و هرچه یابید، بردارید. من بچالاکای چنان کردم و چهار تفنگ و کارتوس و یک هزار روپیه نقد یافتم و برداشتم و روان شدم. وقتیکه از لغمان جانب کوه دامن میرفتم، باز در راه به ملایی برخوردم که مرا دید و امر بجهاد در برابر امان الله نمود. در ایام جشن پغمان روزیکه امان الله داخل تیاتر پغمان بود، باز با ملایی دیگری مقابل شدم که مرا بحکم دین اسلام به کشتن امان الله امر نمود، اما به جهتی که جشن مسلمانان خراب نشود، اینکار را نکردم. وقتیکه به کوه دامن برگشتم ملایی دیگر مرا دید و فرمایش ملای پغمان را تکرار کرد. من به "تگاو" رفتم و غلام محمدخان فرقه مشر تگاو (مامای معین السلطنه) و هم آخذزاده صاحب تگاو (ملاحمدالله خان) مرا خواستند و به کشتن امان الله خان راه بلدی کردند و هم بعضی خان های پروان را برای کمک به من نشان دادند، من عزم بر انداختن او را کرده و بکابل حمله کردم.» (غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد اول، صفحه 816)

از این روایت معلوم میشود که ملاقی شدن حبیب الله در هر محل با ملاها و توصیه آنها برای کشتن امان الله خان و همچنان دست یافتن به اسلحه و پول نقد پنهان شده در حفره ای زیر یک درخت، کار تصادفی نبوده، بلکه همه طبق پلان های قبلاً طرح شده از طرف دشمنان افغانستان بالخاصه انگلیس ها زمینه سازی گردیده و با این ترتیب واضح میشود که ایجنتها و گماشتگان انگلیسی حبیب الله را برای انجام اینکار از قبل زیر نظر داشتند و سایه وار تعقیب میکردند تا او را برای کشتن شاه امان الله تشویق و ترغیب نمایند و در عین زمان آنها حبیب الله را برای رسیدن به مقام سلطنت تحریک، امیدوار و تقویت میکردند تا با این ترتیب زمینه را برای عملی کردن اولین گام مهم و اساسی در راه رسیدن به هدف خود مساعد سازند. به همین دلیل بود که محمدنادرخان نیز هدف مبارزات خود را از تاریخ ورود به کشور و حتی قبل از آن در بمبئی و پشاور با عبارات مجمل و کلی بیان میکرد و می گفت که هدفش سلطنت نیست. همچنان در این تاکتیک، قبلاً سنجیده شده بود که اگر قوای کلکانی به شکست مواجه شود و سلطنت شاه امان الله از حادثه مصئون بماند، در آن صورت هیچ صدمه به شخص مورد نظرشان یعنی محمد نادرخان نمیرسد و حتی پس از آن او ادعا کرده میتواندست که هدفش قبول دعوت شاه و مقابله در برابر شورشیان بود که در این صورت او میتواندست قدرت از دست رفته خود و برادرانش را در دولت بار دیگر اعاده کند.

اینکه چه قدمها در مرحله انتقالی دوره حبیب الله کلکانی باید گذاشته می شد تا زمینه برای اقدامات بعدی مساعد میگردد، سؤالیست که کوشش میشود در این مبحث به تفصیل به آن وضاحت داد شود، اما قبل از آن لازم است درباره زندگینامه حبیب الله کلکانی معلومات مختصر تقدیم گردد.

## امیر حبیب الله کلکانی کی بود؟

او پسر امین الله (علامه فیض محمد کاتب در کتاب "تذکر الانقلاب" نام پدرش را "هدایت الله" می نویسد) از قریه کلکان کوه دامن و از قوم تاجیک بود که هنگام جلوس بر تخت امارت چهل سال داشت. این دهقان زاده ای ماجراجو و با شهامت که از نعمت سواد تا آخر زندگی محروم مانده بود و هرگز تصور نمی کرد که روزی دست زمانه او را بر سر پرسلطنت بنشاند، نخست در املاک محمد ولی خان دروازی در محلی بنام "قلعه مراد بیگ" کوه دامن خدمت میکرد، بعد در قطعه نمونه شامل عسکری شد، پس از دو سال خدمت، با تفنگ خود فرار کرد و در پشاور در دکان سماوارچی مشغول کار شد. از آنجا به "پاره چنار" رفت و به اتهام سرقت زندانی گردید، اما بعد از مدت کوتاهی از زندان رها یا به



قولی فرار کرد و به کوه دامن برگشت و بکار دزدی و راه گیری پرداخت. در قیام خوست (1924) به کمک مخالفان دولت شتافت، از آنجا بسوی بخارا رفت تا در جنگ علیه روسها شرکت کند. از آن به بعد در وطن بزعم بعضی ها به دزدی و قطاع الطریقی ادامه داد و بزعم استاد خلیل الله خلیلی (کتاب "عیاری از خراسان") به عیاری مبادرت ورزید گویا که او برفقراء و بینوایان مهربان و با سخاوت و در برابر صاحبان قدرت بیرحم و سخت گیر بود. [؟]

شهرت حبیب الله در ایجاد ناامنی ها به جایی رسید که حکومت امانی با او کنار آمد، پول و اسلحه برایش داد تا با یاران هم پیمانش علیه شورشیان سمت مشرقی بجنگند، ولی او این پول و سلاح را علیه حکومت بکار بست و به تحریک گماشتگان بیگانه و مخالفان رژیم

امانی به تهیه یک گروه مسلح پرداخت و حمله بر کابل را پیش گرفت و در اثر حملات او، مقاومت قوای دولت از هم پاشید و شاه امان الله مجبور به استعفی و ترک کابل گردید و عازم قندهار شد. قوای سقوی بتاريخ 28 جدی 1307 (17 جنوری 1929) ارگ کابل را اشغال کردند و حبیب الله کلکانی به حیث امیر جدید با لقب "خادم دین رسول الله" به سلطنت رسید. علامه فیض محمد کاتب در باره زندگینامه حبیب الله و اینکه چگونه او از دزدی به پادشاهی رسید، شرحی مفصل دارد که در کتاب "تذکر الانقلاب" خود تحت عنوانهای فرعی به آن پرداخته است و نسبت طوالت کلام از ذکر آن صرف نظر میگردد. (دیده شود - کاتب هزاره، فیض محمد: "تذکر الانقلاب"، ویرایش و تعلیق: علی امیری، آلمان، 2013، صفحه 51 تا صفحه 72)

در باره احوال شخصیه حبیب الله کلکانی قابل ذکر است که او چهار بار ازدواج کرد: خانم اولش حلیمه از کلکان، خانم دوم سروری بیگم ملقب به "بی بی سنگری" از قلعه مراد بیگ، و خانم سوم ملکه جان از پشتونهای قره باغ بودند. امیر از بطن بی بی سنگری یک پسر و دو دختر داشت که پسرش در خور دسالی در زندان درگذشت و دخترانش بعد از زندان بطور گمنام زندگی کردند.

او وقتیکه به سلطنت رسید، بر اثر توصیه نزدیکان دربار در جستجوی زن چهارم شد که با رسوم دربار های گذشته آشنا و صفات یک ملکه رسمی را در او باشد. در آن وقت کسی به رضائیت فامیل و نظر عروس اعتنا نداشت؛ زور و مقام کار خود را میکرد. فیض محمد کاتب می نویسد: حبیب الله تصمیم گرفت که با مسماء "بینظیر" دختر سردار محمد علی خان پسر سردار پیر محمد خان و نواسه سردار سلطان محمد خان (طلائی) ازدواج نماید. لکن آنها به این ازدواج تن در ندادند و سپس او دستور داد تا "عالیه بیگم" دختر سردار نصر الله خان را با مادرش بزور در ارگ نزد او بیاورند. موصوفه گفت که نکاح

د پانو شمیره: له 3 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنیزې ډلېکونې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

او با امان الله خان توسط حافظ محمد حسن در حضور شاهدان قبلا صورت گرفته است. حبیب الله به آنها اخطار داد در صورت غلط بودن موضوع، به آنها شدیداً جزا خواهد داد. وقتی حبیب الله متوجه شد که او قبلا در عقد شاه سابق بوده، از او منصرف شد. بعد بار دیگر نظر خود را متوجه دختر زیبای سردار محمد علی خان مسماء بینظیر ساخت. دختر تصمیم به خوردن زهر گرفت تا خود را از ازدواج جبری آزاد سازد، اما زهر کارگر نیفتاد و او زنده ماند. دوهفته بعد حبیب الله باز تلاش کرد تا موصوفه را به ازدواج راضی سازد که باز هم کار به رضائیت نکشید و بالاخره حبیب الله به زور مصمم شد و دستورات او را نزدش بیاورند و در عقدش درآورند. (مأخذ بالا... صفحه 157 و 161)

میگویند: مسماء بینظیر وقتی که به عقد امیر حبیب الله درآمد و حیثیت ملکه او را یافت، به کمک صاحبزاده شیرجان خان وزیر دربار کوشید تا دربارساده امیر را به شکل دربارشاهان اسبق تغییر دهد. او امیر را که تا آنوقت هنوز با لباس دهقانی بر تخت می نشست، با لباس شاهانه آراست و به امیر آداب درباری آموخت و به شان و شوکت او افزود. ملکه بینظیر از حبیب الله فرزندی بدنیا نیاورد و بعد از اعدام او در زمان محمدنادرشاه، شوهر دیگر اختیار کرد.

این شیوه بزودی در بین همه اراکین کوهدامنی شامل دولت رایج شد و هر یک در پی تقلید آن برآمدند، تا جائیکه حمید الله برادر امیر آرزومند وصلت با یکی از دختران محمد نادرخان گردید که در آن وقت همه آنها در ارگ زندانی بودند، ولی این وصلت صورت نگرفت.

#### اولین اقدام: مقرری اعضای حکومت و مامورین عالیرتبه:

امیر حبیب الله کلکانی در اولین روزهای سلطنت فرمانی صادر کرد و مقرری بیش از 40 نفر از اعضای حکومت و مامورین عالیرتبه ملکی و نظامی به شمول مشاوران مذهبی و حربی دربار را اعلام نمود که ترکیبی از همزمان کوهدامنی او با یک عده رجال اداری سابق مخالف رژیم امانی و همچنان شماری از سرداران موقع شناس و فرصت طلب بودند که در هر دوره با پروئی و تملق خود را به دستگاه قدرت پیوند میدادند. یکی از همین سرداران، طوریکه شاه امان الله را امان الله کبیر خطاب میکرد، اکنون اغتشاش سقوی را "انقلاب کبیر" می نامید.

عبدالشکور حکم در کتاب "از عیاری تا امارت" اسامی مکمل 40 نفر کسان را که طی اولین فرمان حبیب الله به مقامهای مهم در رژیم سقوی مقرر شدند، ذکر نموده که در اینجا از بعضی اشخاص مهم و صاحب صلاحیت آنها نام برده میشود، از اینقرار: - صاحبزاده شیرجان خان صدراعظم، وزیر دربار و سرپرست وزارت معارف؛ - سیدحسن پروانی نایب السلطنه و وزیر حربیه؛ - حمیدالله برادر جوانتر حبیب الله با لقب "سردار اعلی" معین السلطنه؛ - صاحبزاده عطاءالحق وزیر خارجه؛ - سیدجعفر پروانی رئیس دفتر سلطنتی؛ - میرحسام الدین کوهدامنی فرانش باشی؛ - عبدالغنی پروانی امام مسجد ارگ و پیش نماز امیر؛ - عبدالغفور تگابی وزیر داخله (این شخص به دستور ملک محسن کشته شد و بجایش خواجه بابو کوهدامنی مقرر گردید)؛ - عبدالقدوس قره باغی وزیر تجارت؛ - میرزا غلام مجتبی کفیل وزارت مالیه؛ - محمد محفوظ (هندی الاصل) معین وزارت حربیه؛ - قاضی غلام حضرت قره باغی مهربردار حضور؛ - میرزا محمدیوسف (کاکای خلیل الله خلیلی) سرمنشی حضور و بعداً والی مشرقی؛ - سیدمحمد کلکانی یاور حضور؛ - ملک محسن والی کابل؛ - عبدالرحیم صافی نایب الحکومه هرات؛ - عظیم الله پروانی نایب الحکومه قطغن و بدخشان (بعدها عبدالله مجددی)؛ - محمدقاسم مزاری نایب الحکومه مزار شریف (بعدها خواجه عظامحمد کوهستانی)؛ - صاحبزاده محمد صدیق نایب الحکومه جنوبی؛ - عبدالقدیر قره باغی نایب الحکومه قندهار؛ - عبدالغنی کلکانی قلعه بیگی ارگ؛ - عبدالغفور

د پانو شمیره: له 4 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولی

مجددی رئیس گمرک کابل؛ - میرزا عبدالقیوم مستوفی ولایت کابل؛ - سیدآقا خواجه چاشتی قوماندان امنیه کابل؛ - صاحبزاده محمدکریم پروانی رئیس ضبط احوالات؛ - سپهسالار پردل چيله باغی قوماندان نظامی لوکر و یک تعداد دیگر.

مشاوران خاص حضور امیر اشخاص ذیل مقرر شدند: - سردار محمد کبیر سراج؛ - سردار فیض محمد ذکریا؛ - سردار شیر احمد خان؛ - سردار محمد حیدر (پسر عبدالقدوس خان اعتمادالدله)؛ - محمودخان یاور؛ - سردار شاه محمودخان (برادر محمدنادر خان)؛ - احمدعلی خان (لودین)؛ - محمدزمان جبل السراجی؛ - سیدکبیر ککلکانی؛ - مولوی عبدالطیف کوهاتی؛ نایب سالار محمود سامی مشاور نظامی و یکی دوفتر دیگر. همچنان مشاوران مذهبی امیر هریک: - شمس الحق مجددی؛ - عبدالحمید مجددی؛ - بزرگ جان مجددی؛ - محمدصادق مجددی (برادر نورالمشایخ)؛ - مولوی عبدالحی پنجشیری؛ - آخوندزاده میاگل جان و عده دیگر.

کسانیکه دفعتاً به رتبه های عالی نظامی رسیدند: - سپهسالار سیدمحمد کلکانی؛ - سپهسالار پردل چيله باغی؛ - سپهسالار عبدالوکیل خروتی پغمانی؛ - سپهسالار عبدالقیوم پغمانی؛ - سپهسالار عبدالرحیم صافی؛ - نایب سالار عمر اخان داودزایی؛ - نایب سالار اسلم خان شکر دره پی؛ - نایب سالار نعیم خان بوینه قره پی؛ - نایب سالار ابراهیم خا قلعه زایی؛ - جنرال یوسف خانبوینه قره پی؛ - جنرال سکندر خان کلکانی؛ - جنرال سمندر خان کلکانی؛ - جنرال کبل چاریکاری؛ - جنرال عبدالکریم قصاب فرزه پی؛ - جنرال محمدخان استالی. (برای شرح مزید دیده شود: حکم، عبدالشکور: "از عیاری تا امارت امیر حبیب الله کلکانی"، چاپ اول، پشاور، 2002، صفحات 280 تا 293)

با ترکیب غیرمتجانس این مقرریها، اراکین حکومت بطورکل بدودسته تقسیم شده بودند که این وضع اولین ضربه بر پیکر بی لجام رژیم وارد کرد، زیرا گروپ همزمان کوهدانی اغلب بیسواد و فاقد کفایت لازم اداری بودند و هریک خود را سلطان مطلق العنان دانسته بزور تفنگ و بیرحمی تمام عمل میکردند، درحالیکه گروپ دیگر سعی میکردند تا به انسجام امور از هم گسیخته بپردازند. امیر نیز از هنر دولنداری هیچ نمی دانست و فاقد سواد و تجربه لازم بود تا موقف روشن د رانسجام امور داشته باشد و اجراءت حکومت را واری کند. میگویند امیر فرمان های مقرری را درجعه میز خود نگهمیداشت و وقتیکه شخص برای اخذ فرمان تقرر خود نزد امیر احضار میگردد، امیر نخست فرمان را به او میداد تا به جهر بخواند. بدینوسیله امیر مطمئن میشد که متن فرمان مطابق به هدایت او است. عین مشکل را سائر اراکین کوهدانی امیرداشتند. باین مثال کوچک میتوان به عمق مشکل پی برد و آینده رژیم را پیشینی کرد.

(ادامه دارد)